

روند ضروری سازندگی

سه‌شنبه ۲۸ دی ۱۳۸۹ - ۱۸ ژانویه ۲۰۱۱

Inge Viett

سلسله بحث‌های چپ‌های آلمان

برگردان ناهید جعفرپور

در کنفرانس رزا لوگزامبورگ امسال اینگه ویت در روز ۸ ژانویه ساعت ۱۸ به همراه تعداد دیگری از سخنرانان چپ در باره تم رفرمیسم چپ یا استراتژی انقلابی و راه‌های برون‌رفت از سرمایه‌داری سخنرانی نمود که در زیر بخش‌هایی از این سخنرانی آورده شده است. اطلاعات بیشتر در باره این کنفرانس را می‌توان در آدرس زیر دریافت نمود:

www.rosa-luxemburg-konferenz.de

بحث‌های میان‌بیشماری از چپ‌ها و همچنین بررسی‌های زیادی در باره بحران‌ها شکی را در این باره باقی نمی‌گذارند که چپ مارکسیستی در باره توسعه مجدد سرمایه‌داری خیال‌پردازی نمی‌کند. همواره در این باره همه هم‌نظر می‌باشند که تضاد‌های طبقاتی چه در بعد جهانی و چه جلوی در خانه ما شدت و قوت گرفته و به خشونت‌های غیرعقلانی، تبهکاری و جنگ‌ها، قیام‌های اجتماعی که با ترورهای دولتی سرکوب می‌شوند کشیده خواهد شد و اینکه نظم اجتماعی سرمایه‌داری هنوز تنها با تبلیغات عظیم، با دروغ‌های بزرگ و تقلب و با یک دیوانسالاری متشکل از کارگزاران اجتماعی، پلیس، دادگستری، سرویس‌های امنیتی و ارتش پابرجاست و اینکه شرایط قانونی برای یک تغییر اجتماعی/سیاسی هرچه بیشتر تنگ‌تر خواهد شد به این مفهوم که حقوق دمکراتیک و فضا برای تحقق آن بشدت محدود خواهد گشت؛ فراخوان رزالوگزامبورگ "سوسیالیسم یا بربریت" امروز بروشنی حقیقت خویش را نشان می‌دهد.

گمراه‌کننده این است که با وجود تمامی بررسی‌های گوناگون و متفاوت در این باره اما هنوز نظرات در باره امکان تغییرات اساسی هر روزی محتواتر و مایوس‌کننده‌تر می‌گردند و ادامه این رنج‌ها در پیش‌چشمان بدون نشان دادن یک راه خروج درنوشته نویسندگان بیانیه‌ها و برنامه‌ها و مقاله‌هایی چون نوشته زیر خود را بیشتر نشان می‌دهد:

"راه‌های جدید برای پیدا کردن دلگرمی، اتحاد و عملکردهای دائمی همبسته و تجربه این راه‌ها وظیفه‌ای مهم در برابر چپ‌های ضد سرمایه‌داری بخصوص چپ‌های درون اتحادیه‌های کارگری است".

با طرح این مسائل کلی چه چیزی را می خواهند ثابت کنند؟ حتی اگر سیستم رهبریت سرمایه داری در بسیاری از کشورها و در بسیاری از بخش های آلمان آنچنان قوی شود که نتوان به آسانی به آن ضربه زد، اما باز هم نیروهای متضادش در جامعه وجود خواهند داشت: جنبش عمومی عظیم " جنبش اشتوتگارت 21، تظاهرات بزرگ ضد اتم"، نهاد های شهروندی بیشمار، فعالیت های سازمان نیافته و سازمان نیافته، آکسیون های ضرب العجلی، طرح ریزی شده، میلیتانت و صلح آمیز، تظاهراتها، اعتصاب ها، اشغال کارخانه ها و...
تئوری های مارکس و انگلس و لنین تنها ابزاری برای بررسی و تحقیق نمی باشند. این تئوری ها همزمان ابزاری برای پراتیک انقلابی می باشند.

سه خط سیاسی چپ

من سه خط چپ را می بینم. خط هایی که در اطرافش کارهای عملی چپ ها گروه بندی می شود. یکی از این خط ها در چارچوب نظم قانونی بورژوازی موجود از فضای بازی استفاده می کند تا سیاست برای انسانها وضع نماید. به این مفهوم: پشتیبانی از سوی جنبش های غیر پارلمانی با مناسبات تاکتیکی با نظم قانونی بورژوازی، همکاری با تمامی نهاد های دولتی، سیاست پارلمانی تا شرکت در دولت. در اینجا موضوع بر سر اتخاذ سیاست چپ در چارچوب دولت سرمایه داری به نفع اقشار محروم است. مهمترین نمونه این خط حزب چپ و پیرامونش می باشد. در این تصویر مجموعه گسترده ای از آگاهی سیاسی مارکسیسم انقلابی تا فرمیسم های بورژوازی وجود دارند. در این خط دولت بورژوازی و نظم قانونی بورژوازی همواره فضا و نقطه حرکت پراتیک سیاسی است. موفقیت این سیاست در قدرت گرفتن حزب است و این قدرت حزب در درصد انتخابات ارزش گذاری می شود. این منطق هدفش در نهایت رسیدن به هژمونی دولت سرمایه داریست. دولت را می بیند اما کارگران را بعنوان عامل تغییر نمی بیند. این سیاست بوروکرات ها و کارگزاران را تولید می کند و نه انقلابیون را. در واقع این خط همان خط کلاسیک فرمیست است و هرچه بیشتر جذب فعالیت های دولتی می شود به همان اندازه ترقی خواهیش کمتر می شود. حرکت تاریخی این خط را می توان در حرکت سوسیال دمکراسی از زمان ادوارد برن اشتاین و سیاست " اس پ د " از زمان بورگ فریدن در جنگ جهانی اول و همچنین در حرکت احزاب بزرگ کمونیستی اروپا و در مهمترین نمونه آن یعنی در شکست " پ س ای " و " ک پ ف " نشان داد. این خط همچنین سیاست اکثریت حزب کمونیست آلمان را دنبال می کند. اکثریتی که تنها بدلیل ضعف کنونی اش مطرح نیست. همچنین در این کاتاگوری تغییر

سریع سبزه‌ها از حزبی ضد سرمایه داری به حزبی در مواضع امپریالیستی قرار دارد. آیا این تجربیات تاریخی امیدی هستند برای از سر گذراندن سرمایه داری؟

خط دوم اعتقاد به ماتریالیسم تاریخی و بررسی‌های کلاسیک مارکسیستی دارد. در این خط از سر گذراندن سرمایه داری تنها از طریق از بین بردن تضاد‌های محوری کارمزدی و سرمایه ممکن خواهد بود و این مسئله میسیون تاریخی طبقه کارگر است. این خط روشنگری و تبلیغات سیاسی می‌کند تا آگاهی طبقاتی را بالا برد و بدینوسیله مبارزات اقتصادی را به مبارزات طبقاتی آگاهانه تبدیل نماید و این امر به مفهوم اشتراکات و اختلافات با اتحادیه‌ها است. در اینجا عامل انقلابی طبقه کارگر است و چه سنتی خود را بعنوان آوانگارد و نماینده این طبقه می‌داند.

این خط به لحاظ تاریخی خط پیروزمند انقلاب اکتبر است اما همچنین خط بازمانده چپ‌های کمونیست در کشورهای ثروتمند سرمایه داریست. بازمانده در اپورتونیزم و در لگالیسم بورژوازی با محصولی از ناامیدی و آگاهی منهدم شده کمونیستی.

سومین خط یعنی خط پست مدرن خطی است که اعتقاد به تجهیز پهنه فعال جامعه "جنبش‌های اجتماعی" بر علیه نظم سرمایه داری و امپریالیستی دارد. در اینجا بدلائل ایدئولوژیکی همه جانبه از مواضع مشترک و ساختارهای دائمی سازماندهی صرف نظر می‌گردد. فعالان غالباً از بخش‌های مبارزاتی می‌آیند و در اینجا موضوع بر سر تضاد‌های محوری طبقاتی نیست. و ضد قدرت در اینجا بمفهوم گذرجمعی ناگهانی از مرزها است. پرسش در باره خشونت انقلابی سازمانیافته غالباً با پاسفیسیم بورژوازی پاسخ داده می‌شود.

قصد من به هیچ وجه این نیست که سیاست در چارچوب این خط‌های بطور خشن طرح ریزی شده را بی حاصل ارزیابی کنم بلکه من تنها در اینجا از این منظر حرکت می‌کنم که آیا با این خط‌ها بیحرکتی و ایستائی در روند انقلابی شکسته خواهد شد. من از محدودیت این خط‌ها حرکت می‌کنم.

ما شکوه می‌کنیم که کمبود و یا ضعف آگاهی طبقاتی در اقصا پرولتاریا وجود دارد و به همین دلیل آنان نمی‌خواهند بجنگند و کارکنان کارخانه جات تحت تاثیر سیاست اپورتونیستی اتحادیه‌ها قرار دارند. ما از تکه تکه شدن چپ‌ها گلایه می‌کنیم. ما از ضرورت بردن آگاهی طبقاتی در میان پرولتاریا حرف می‌زنیم. بلکه همه اینها درست است اما اصولاً کدام آگاهی طبقاتی باید درون طبقه کارگر برده

شود زمانی که موضوع بر سر اتخاذ سیاست چپ در چارچوب نظم قانونی بورژوازی است؟

دانش مارکسیستی، توانائی نقد، سیاست چپ، یک برنامه حزبی چپ با آگاهی طبقاتی یکی نیست و با هم فرق می کنند. دانش مارکسیستی یک علم است. یک نوع طرزتفکر پیشرفته است اما آگاهی طبقاتی نیست. آگاهی طبقاتی یک آنتاگونیسم مبارزاتی برای نظم قانونی بورژوازی، برای اخلاق بورژوازی و برای پاسفیسیم بورژوازی است. رهائی از ایدئولوژی بورژوازی در کل است و از حقانیت مبارزه انقلابی برای مشروعیت آینده طبقه کارگرحرکت می کند. کلا آگاهی طبقاتی زمانی معنی دارد که از آن یک مبارزه آگاهانه برای از سر گذراندن جامعه طبقاتی انجام شکل گیرد.

برای چه باید چپ مارکستی با سیاست نمایندگی اش برای طبقه کارگر در فرمیسم به بن بست برسد و از حرکت بیافتد؟ اگر که کارگران سیاسی عمل نمی کنند زیرا که در بندهای اپورتونیستی دستگاه اتحادیه ها گیر کرده اند در این صورت به سادگی نمی توانند خود را رها کنند و باید تنها در سطح دفاع از حقوق دمکراتیک درجا بزنند. آیا دفاع از حقوق دمکراتیک برنامه دائمی و روزانه ما نیست؟

برای چه چپ مارکستی با وجود اینکه وضعیت و چشم انداز تمدن سرمایه داری را کاملا پیش چشمش دارد - خیلی روشن تر از اکثریت طبقه کارگر و حتی در کل روشنتر از اکثریت مردم - رفتاری انقلابی ندارد؟

اگر ما تمامی مناسبات خویش را برای انقلاب - و این به معنی یک استراتژی انقلابی و پراتیک در رابطه آن است - روشن نکنیم، نه می توانیم آگاهی طبقاتی بدهیم و نه مبارزه طبقاتی را دامن بزنیم و نه حتی یک ذره ضد قدرت به وجود آوریم. تنها کاری که در این صورت می توانیم کنیم تا ابد همواره در سیاست پارلمانی و غیر پارلمانی و شرکت درکارزارهای متفاوت و رکود و صعود دست و پا بزنیم و شاید هم بتوانیم با سرمایه داری کشورهای ثروتمند دست و پنجه نرم کنیم آنهم شاید. و شاید در دهه های آینده مجددا برخی از اعترافات رابکنیم و این مسئله در حالی است که مابقی جهان همچنان از زوربهره کشی در حال خفه شدن است و یا بخاطر جنگ ها به بیابانی تبدیل شده است. کسی که این شرایط را قبول کرده باشد، سقوط خواهد کرد و در سیاست روزمره غرق شده و به لحاظ سیاسی تحلیل خواهد رفت.